

57-78
22





مسکالہ کبیر فلیس لہ دین

الحمد لله وللمنہ کہ چون این کتاب تطابیح

حافظ
خواجہ

چندان بود که سینه ناز سستی
 مستی چشم شاد لبند با خوش است
 اسی باو اگر بکشدش اجاب کند
 کونام ما زیاده بعد چه سپری
 ترسم که حرفه نبرد روز بازخواست
 وریای آن خضر فلک کشتی طلال
 هرگز نمیدانم دلش زنده شدیق

کابله بجلوه سر مصنوب خرام ما
 زانرو سپرده آمدستی ز ما
 زینهار عرضه در جهان پام ما
 خود آید آنکه پاد نیاری ز نام ما
 مان حلال شیخ ز آب حرام ما
 هستند غرق نعمت حاجی توام
 ثبت است ابر حریف عالم دوام

حافظ ز دیده دانه آسکی می نشانی
 باشد که مرغ وصل کند قصد ما

ساقیا بخیر دورد درده جام را
 باده درده چند این باد غم را
 ساغرمی بر کفنم نه مار سر
 کرچه بد نامی است نزد عاقلان
 محرم راز دل شیدا می خود
 دود آه سینه سوزان من
 بادل آرامی مرا خاطر غم است

خاک بر سر کن غم ایام را
 خاک بر سر نفس بنام جام را
 بر کشم این دلق ازرق فام را
 مانی خواهم سیم تنگ نام را
 کس نمی بینم ز خاص عالم را
 سوخت این آفرین کان خام را
 کز دلم یکبار بر بردار آم را

من کرد و دیگر لب بر اندر چمن
از سردنیا که شتی غنم محو

هر که دید آن سر ویم اندم را
خوش بخور هم خوش به ارایام را

صبر کن فطما بسنختر روز و شب
عاقبت روزی بیایی کام را

اگر فروغ حسن از روی رخشان بیا
عزم دیدار تو دارم جا بر لب آمد
کس در زکست طر فزینت ازین جا
گر چه دویم از بسا قرب همت یوست
بخت خواب آلود ما پیدا خواهد شد
با صبا همراه بفرست از رخت کشته
عمر نام باد امد ام ای قیام کرم
دور دار از خاک خون ام حج بر ما بگذری
ای همتنا بلند خست ز خدای اہمیتی

آبروی خوبی از چار نخذ ان شما
باز کرد و دیار آید صیت فرمان ما
به که بفروشند متی سے بہت سنا
بنده شام شامیسم شما خوان سنا
زانکہ زد بر دید آب روی خون سنا
بو کہ بوی بسنوم از خاک رت سنا
گر چه جام مانسد پری بدوران سنا
کاندین زکستہ بسیارند قربان سنا
تا بسوسم همچو کردون خاک ایوان سنا

میکند فطما دعا بشنو و این کجی
روزی با لعل شکر افشان شما

اگر آن ترک سیرازی پست آرد و ما

بخال ہندویش بخشیم سمرقند و بخارا